

سرچشمه‌های دانش در عهد باستان
و تأثیر ایرانیان بر انتشار علوم
دکتر محمود جعفری دهقی
استادیار دانشکده ادبیات دانشگاه تهران
(از ص ۱۹ تا ۴۱)

چکیده:

کهن‌ترین پایگاه تفکر علمی پیش از پیدایی حوزه علمی آتن، انجمن‌های فلسفی و علمی مغان ایرانی بود.

به نظر می‌رسد که مغان ایرانی یا روحانیون دوره ماد با آموزش علوم ریاضی و نجوم از بابل و دیگر سرزمین‌های همسایه ایران به گسترش دانش‌های زمانه پرداختند و آنگاه که پایه‌های جهان‌بینی و فلسفه ایرانی را استحکام بخشیدند، به انتقال آن به دیگر ملل همت گماشتند. ایران در عهد هخامنشی از نیروی سیاسی، نظامی، اقتصادی و علمی کافی برخوردار بود. بنابراین، توانایی انتقال علوم را به دیگر سرزمین‌ها داشت. انواع علم رایج آن روزگار، بویژه فلسفه، پزشکی و نجوم پس از رشد و تعالی در مشرق زمین و در میان ایرانیان، به سرزمین‌های دیگر راه یافت و پس از برخورداری از تکامل بیشتر دوباره به مشرق زمین بازگشت.

در عهد اسلامی، ایرانیان با ایجاد مراکز علمی و بیت‌الحکمه در بغداد به ترجمه آثار علمی از زبان‌های علمی نظیر سنسکریت، فارسی میانه، سریانی و یونانی به زبان عربی، و تکامل دانش‌های معاصر خود پرداختند و سپس آنها را به جهان غرب سپردند.
واژه‌های کلیدی: جندی شاپور، فرهنگ، دوران باستان، هخامنشیان، ساسانیان.

مقدمه:

کهن‌ترین پایگاه تفکر علمی، پیش از پیدایی حوزه علمی آتن، انجمن‌های فلسفی و علمی مغان ایران بود. گزارش‌هایی در دست داریم که نشان می‌دهد متفکرین و فلاسفه یونانی به گونه‌های مختلف از سرچشمه‌های دانش ایرانی سیراب می‌شدند. برخی از این گزارش‌ها به شرح زیراند:

- اوستان، کتاب آسمانی ایرانیان، چکیده باورها و جهان‌بینی و دانش ایرانیان باستان و حتی بازسازی اندیشه‌های هند و ایران است. بازتاب این اندیشه‌ها، به عنوان مثال در بندهش دیده می‌شود. بندهش، منبع ارزشمندی در کیهان‌شناسی ایرانی است. ایرانیان این دانش را احتمالاً از بابل اخذ کرده‌اند.

- به نظر می‌رسد که نظریهٔ مثل افلاطون و دوگانگی شدید نهفته در آن، متأثر از اندیشه‌های زردشت باشد. مدرسه علمی اسکندریه در حدود سده‌های چهارم و سوم پیش از میلاد گشایش یافت. این مدرسه که پایگاه و جایگاه برخورد اندیشه‌های علمی، فلسفی و عرفانی بود، به مرور، جانشین حوزه علمی آتن در یونان شد. پایگاه علمی اسکندریه تا دوران اسلامی به حیات خود ادامه داد و به واسطهٔ پرورش متفکرین و دانشمندان بزرگ و در برداشتن کتابخانه‌های عظیم، تأثیر چشمگیری بر فرهنگ دیگر سرزمین‌های غرب و شرق نهاد و الگوی ارزشمندی برای برپایی مدارس و مراکز علمی - به ویژه حوزه‌های پزشکی - در مشرق زمین شد به طوری‌که پس از افول حوزه علمی اسکندریه، دانشمندان روی به پایگاه دیگری بنام انطاکیه نهادند. در همین حوزه بود که بسیاری از تألیفات علمی فلاسفه و دانشمندان یونانی به سریانی ترجمه شد. از حدود سدهٔ چهارم میلادی دبستان تازه‌ای به نام «دبستان ایرانیان» در «الرها» ایجاد شد. مسیحیانی که از این مدرسه فارغ‌التحصیل می‌شدند، برای انجام خدمات مذهبی به کلیساهای ایران اعزام می‌شدند. یکی از فعالیت‌های علمی در این مدرسه، ترجمه آثار علمی و فلسفی به زبان سریانی بود. در پی این تحولات، در عصر فرمانروایی ساسانی نیز مدارس علمی در شهرهای الرّا، نصیبین و جندی‌شاپور برپا شد. این مدارس مرکز

برخورد اندیشه‌های ایرانی با افکار هندی، یونانی، سریانی، چینی و رومی بود. یکی دیگر از عوامل مؤثر در تعامل اندیشه‌های فلسفی در عهد ساسانی و برپایی نهضت فلسفه و دیگر علوم رایج، مهاجرت مسیحیان ساکن سوریه، کلیکیه، کاپادوکیه و ... به درون ایران در عهد شاپور یکم بود که موجب افزایش ترجمه‌های متون سریانی به فارسی میانه شد. در این میان، یکی از عوامل مؤثر و پراهمیت که در ترجمه علوم و انتقال آن به سرزمین ایران و از آنجا به دیگر سرزمین‌ها نقش مؤثری داشت، وجود دانشگاه جندی‌شاپور بود.

بنا بر آنچه گذشت، می‌توان نتیجه گرفت که ایرانیان همواره در ایجاد علوم و تعالی آن، نقش چشمگیری داشته‌اند. با توجه به فرهنگ و تمدن کهنی که به سان درخت تناوری در این سرزمین روئیده و شاخ و برگ گسترانیده است، علوم رایج زمانه، از قبیل پزشکی، نجوم، فلسفه و ... به وسیله مغان و روحانیون ایران در دوره باستان رشد نموده و به سرزمین‌های غربی انتقال یافته است. آنگاه در اثر حوادث و تحولات زمانه، دامنه دانش از آن به اسکندریه و دیگر بلاد مغرب زمین راه یافته و پس از طی دورانی که روی به کمال داشته، از سرزمین‌های سوریه و آسیای صغیر، به فلات ایران روی آورده است. اینک برای اثبات این نظریه، لازم است که نگاهی دقیق‌تر بر مسیر علوم در عهد باستان بیفکنیم و تا آنجا که داده‌ها و مدارک تاریخی یاری می‌کنند، از آنها بهره جوییم. باشد که کشتی این اندیشه را به سلامت به سر منزل مقصود برسانیم.

چنانچه گفتیم، یکی از کهن‌ترین منابعی که ما را در بررسی اوضاع فکری و اجتماعی ایران باستان یاری می‌دهد، کتاب دینی ایرانیان باستان، یعنی اوستا است. پژوهشگران این کتاب را متعلق به یک زمان و مکان خاص نمی‌دانند زیرا زبان این اثر نشان می‌دهد که ناقلان آن، متعلق به دوره‌ها گوناگونی هستند. به همین سبب، اوستا از جهت زبان، دست کم به دو بخش کهن و نو یا متأخر تقسیم می‌شود. کهن‌ترین بخش اوستا از لحاظ مکانی به شرق و شمال شرقی فلات ایران تعلق دارد. پژوهشگران،

همچنین زمان کهن‌ترین بخش اوستا را بررسی کرده‌اند. به طور کلی برآیند پژوهش‌های انجام شده آن است که:

الف: کتاب اوستا در زمان باستان، شامل ۲۱ نسک بوده که امروزه تنها قسمت‌هایی از آن باقی مانده است. بخش‌های موجود عبارتند از: یسنا، یشتها، وندیداد، ویسپرد و خرده اوستا؛

ب: کهن‌ترین بخش اوستا از جهت زبان، گاتها (یا: گائها) است که بخشی از یسنا به شمار می‌رود، اما از لحاظ محتوا، پشتها را کهن‌تر می‌دانند. زیرا موضوع آن، مربوط به ستایش ایزدان پیش از زردشت پیامبر است. پژوهشگران برآند که گاتها سروده‌های خود زردشت پیامبر است. در حالی که تازه‌ترین بخش اوستا، وندیداد، که متضمن نکاتی مربوط به اصول دیانت زردشت است؛

ج: از سوی دیگر، محققین، پشتها را به عنوان دیرینه‌ترین بخش اوستا از لحاظ موضوع، معرفی می‌کنند؛

د: ساختار محتوایی اوستا در کهن‌ترین بخش آن از سویی نمایانگر دیرینگی آن است زیرا به عنوان مثال، آهن و مفرغ تحت یک نام عنوان می‌شود همچنین، در این بخش، نشانی از یک زندگی شهرنشینی یا تشکیلات حکومتی دیده نمی‌شود؛

ه: با این وجود، در اوستا گونه‌ای طبقه‌بندی منسجم در ساختار اجتماعی مشاهده می‌شود. جامعه به سه گروه متمایز - مؤبدان، جنگاوران و کشاورزان تقسیم می‌شود و بعدها طبقه صنعتگران در کنار کشاورزان قرار می‌گیرد. همچنین، مراتب قدرت به پنج گروه نمائیتی (فرمانروایی خانه)، ویستوتی (فرمانروای خاندان/ ده)، زنتوتی (فرمانروای قبیله)، و دهیوتی (فرمانروای ایالت) منحصر شده است. در این دوران، امور جامعه به وسیله یک شخص معین انجام نمی‌شد، بلکه در شورای «شایسته‌ترین افراد» مورد رسیدگی قرار می‌گرفت (دی‌کویف، تاریخ ایران باستان، ص ۷۳).

دومین شاهد برای این نظریه که ایرانیان و مغان آن، هسته اصلی و مرکزی علوم در عهد باستان بوده‌اند، گزارش‌های فلاسفه و مورخین دوران باستان است. اما پیش از هر چیز لازم است نگاهی به جهان‌بینی مغان و روحانیون ایران باستان بیفکنیم.

جهان‌بینی مغان ایرانی:

در اوایل هزاره نخست پیش از میلاد با گروهی از مغان یا روحانیون ایرانی مواجه می‌شویم، طایفه‌ای که بعدها آیین زردشت را پذیرفتند و پس از ایجاد اصلاحاتی، آن را گسترش دادند. این مغان، زمانی در ماد در نزدیکی ری (راگا) می‌زیستند، گرنفون لیدیایی گزارش داده است که کوروش، مؤسس امپراتوری هخامنشی به وسیله مغان تربیت شد و تحت سرپرستی آنان فلسفه و حکمت آموخت. بدین ترتیب، مغان به ترویج نهضت دینی و اجتماعی مندرج در گاتها پرداختند. ظاهراً تعالیمی را که مغان ترویج دادند مذت‌ها پیش از تشکیل حکومت در ایران در ماد شرقی و باکتریا پیدا شده بود. (دیاکونف، همان، ص ۷۳). زیرا ایرانیان در سده‌های هفتم و ششم پیش از میلاد با مفاهیم دینی و فلسفی آشنایی داشتند. حتی در یونان باستان، تألیفات گوناگون دینی، فلسفی و عرفانی مربوط به گنوستیک‌ها و نوافلاطونیان به «تعلیمات مغان» شهرت یافته بود (همو، تاریخ ماد، صص ۳۴۶-۳۴۴). جهان‌بینی مغان ایرانی آنچنان تأثیری بر دین ایرانیان نهاد که حتی منابع یونانی در سده چهارم پیش از میلاد، زردشت را نیز «مع» می‌خوانند (بوس، تاریخ کیش زردشت، صص ۳۳۳ و ۴۲۰). همچنین، برخی پژوهشگران به بازتاب اندیشه مغان در اوستا، از جمله در وندیداد اشاره کرده‌اند و برآنند که پاره‌ای آداب مربوط به دفن اموات در دیانت زردشتی برگرفته از مغان بوده است. این احتمال نیز وجود دارد که در اثر نفوذ همین مغان، زردشت توانست عناصر مهمی از ایزدان کهن را از طریق یشتها به دین تازه وارد کند. (Schwartz., p.696)

به نظر می‌رسد که از جمله خاستگاه‌های مغان ایرانی برای فراگیری دانش‌های زمان خود، مانند نجوم و علوم احکام آن، سرزمین بابل بوده است و روحانیون ایرانی با

بهره‌گیری از این سرزمین کهنسال به تحقیق و مطالعه در دانش نجوم بابلی و ستارگان و سیارات پرداختند. این نکته را می‌توان از گزارش اشعیای ثانی در کتاب مقدس دریافت. پس از روی کار آمدن هخامنشیان مغان و دیگر روحانیون که همواره به یادگیری و آموزش علوم توجه داشتند، با یاری پادشاهان هخامنشی، به ایجاد پایگاه‌های علمی به ویژه در پایتخت‌های آنان پرداختند. نفوذ مغان ایرانی بدان پایه بود که احتمال داده‌اند اندیشه زروانیگری را نیز همین مغان دانش پژوه به دربار هخامنشی منتقل کرده باشند (بویس، تاریخ کیش زردشت، ص ۳۳۶).

احتمالاً نخستین دانشکده‌های ایرانی به وسیله مغان و در سرزمین پارس برپا شد (همان، ص ۱۰۰). تا بدین ترتیب، علوم پزشکی، نجوم و فلسفه پس از تدریس و تحوّل چشمگیر، بار دیگر به مغرب زمین انتقال یابد. ایرانیان در روزگار هخامنشیان در اوج گستردگی و تفوق به سر می‌بردند. بنابراین، هنگامی که شهربان‌ها و سرداران ارتش ایران، با گروهی از کارمندان و موبدان همراه خویش به مأموریت‌های سیاسی به ایالات تابعه می‌رفتند، می‌توانستند به نشر عقاید و دانش و جهان‌بینی مغان ایرانی در آن سرزمین‌ها بپردازند (همان، صص ۱۰۰، ۳۴۷). نکته در خور توجه، آن است که اندیشه‌ها و جهان‌بینی مغان و فلاسفه ایرانی، ضمن انتقال از فلات ایران به جهان غرب، با تحوّل برتر و ارزنده‌تر به مشرق زمین بازگشت. بنابراین، حرکت این مسیر دایره‌وار در جهت تکامل بود و هیچگاه سیری بیهوده و بی‌مقدار به شمار نمی‌رفت. اندیشه‌های فلسفی که از میان انجمن‌های مغان ایرانی برخاسته بود، از طریق راه‌های تجاری و بازرگانان، و نیز به وسیله شهربان‌های هخامنشی و روحانیون همکار آنها و بالاخره از طرق گوناگون دیگر به یونان باستان انتقال یافت و در دسترس آنها قرار گرفت.

جهان‌بینی فلسفی ایرانیان باستان:

همانگونه که ملاحظه شد، مغان مادی با ایجاد ارتباط با اندیشمندان یونانی از یک سو و روحانیون بابلی و دیگر تمدن‌های غرب ایران و بین‌النهرین از سوی دیگر و

آمیختن جهان‌بینی آریایی با آنها توانسته بودند به کشف جهان‌بینی تازه‌ای نائل شوند که رنگ و بوی ایرانی داشت. جهان‌بینی ایرانی در گسترش و تکامل فلسفه یونانی، از هراکلیت تا ارسطو، و فلاسفه اسکندریه و گنوستیک و نوافلاطونی نقش سازنده‌ای داشت و این نظر، امروزه به وسیله متفکرین و صاحب‌نظران غرب و شرق تأیید و تصدیق شده است.

نکته دیگر آنکه آرا و جهان‌بینی ایرانیان که عمدتاً در کتاب اوستا مندرج است، در طول تاریخ و در بستر زمان، به واسطه دگرگونی شرایط اقتصادی و سیاسی، همچنین به واسطه ارتباط با فرهنگ‌های گوناگون سایر اقوام، همواره دستخوش تحوّل و تکوین بوده تا اینکه احتمالاً در اواخر عهد ساسانی به کتابت سپرده شد (نفضلی، صص ۷۰-۷۱). چنانچه جهان‌بینی و اندیشه ایرانی مندرج در اوستانی متأخر و متون پهلوی را با قطعات پراکنده و اشارات مربوط به دین و جهان‌بینی ایرانیان باستان مقایسه کنیم، اختلافات بسیاری، به ویژه در اساطیر و آراء هستی‌شناسی ایرانیان مشاهده خواهیم کرد که زائیده تحوّل آن در گستره زمان است. اما در این مقدمه کوتاه نمی‌توان به بررسی سیر تحوّل جهان‌بینی ایرانی در طول تاریخ پرداخت، ناچار به نگاهی کوتاه به عناوین نگرش‌های فلسفی ایرانیان قناعت می‌کنیم.

الف: پرستش ایزدان؛ میثانی‌ها از اقوام ساکن در شمال بین‌النهرین حدود چهارده قرن پیش از میلاد از ایزدانی مانند میترا، ورونا، ایندرا و ناساتیا یاد کرده‌اند. آشور بنی پال از ایزد شمس (شمش) که هم سنگ ایزاد مهر بود نام می‌برد. پرستش مهر در عهد اردشیر دوم هخامنشی (۳۵۹ تا ۴۰۴ ق.م) رسمیت یافت. به طوری که هم از اوستا و هم از گزارش‌های مورخین باستانی بر می‌آید، ایرانیان پیش از ظهور زردشت به ستایش ایزدانی می‌پرداختند که از سوی نماد عناصر طبیعی، به ویژه چهار عنصر آب، آتش، باد و خاک بودند و از سوی دیگر، متعلق به رسوم عبادی بودند و نماینده مفاهیم مجرد به شمار می‌رفتند. برخی از ایزدان گروه نخست نظیر وای، تیشتر، و آسمان و زمین، و بعضی

از ایزدان گروه دوم آبان، آتش، هوم و گوشورون، بودند (Boyce, zorostrian). بخش مهمی از اوستا بنام «یشتها» سرودهایی است که به پرستش ایزدان باستانی اختصاص دارد و به واسطه دیرینگی محتوای آن، چنین می‌نماید که به دورانی کهن‌تر از گاهان تعلق دارد. زردشت با آوردن دین بهی تلاش کرد تا اهورامزدا را به عنوان خدای یکتا بر سایر ایزدان نامبرده برتری دهد و ستایش پدیده‌های مجرد اخلاقی را جایگزین پرستش ایزدان باستان سازد (بنیست، ص ۴؛ کریستن، ص ۱۰۵). یکی دیگر از دیدگاه‌ها در زمینه پرستش ایزدان باستانی، طبقه‌بندی آنان به سه گروه است. این طبقه‌بندی ممکن است به واسطه طبقه‌بندی جوامع هندو اروپایی به سه طبقه روحانیون، جنگاوران، و کشاورزان بوده باشد (Hinnells, p.24).

ب: اصل دوین؛ ارسطو در کتاب اول «درباره فلسفه» می‌گوید: مغان، حتی از مصریان نیز قدیم‌ترند و می‌گویند دو اصل آغازین وجود دارد؛ یکی روان نیکی و فضیلت، و دیگری روح بدی و شقاوت؛ آن را زئوس و اورمزدس خوانند و این را هیدس و آریمانیوس (بویس، ج ۲، ص ۴۰۲؛ نقل از آثار ارسطو، ج ۱۲، ص ۷۹).

بنابراین، در اندیشه ایرانیان باستان از دیرباز، دو نیرو، یکی نیروهای نیک و دیگری نیروهای شر و اهریمنی در تقابل و ستیزند. نیکی و بدی تنها جلوه‌های گوناگونی از حقیقتی واحد نیستند بلکه، همانند روشنی و تاریکی، واقعیت‌هایی جدا و متضاداند؛ بدیهی است که بازتاب این نگرش را می‌تواند در ایجاد روحیه امید و تلاش میان انسان‌ها و در جهت پیروزی خیر بر بدی و شر ملاحظه نمود. مفاهیمی نظیر «مینو» و «گیتی»، معاد و رستاخیز نیز که به وسیله ایرانیان به جهان‌بینی مغرب زمین راه یافت، زائیده همین باور داشتن همین اصل دو بن بوده است. یکی دیگر از ویژگی‌های دیانت مزدیسنی که نزدیکی خاصی با اندیشه گنوسیسیم دارد، طرحی است که آنچنان انسان را با خدا تلفیق می‌کند که هدف غایی آن یکی شدن او با خداست. انسان پارسا در اثر تلاش می‌تواند در وجود معبود مستحیل گردد. این موضوع، هدف اساسی آفرینش است (Hinnells, p.44; Shaked, p.59).

ج: آفرینش: یکی از دیدگاه‌های ایرانیان باستان عبارت از اعتقاد آنها دربارهٔ کیهان‌شناسی و آفرینش بود. به نظر آنان جهان طبیعت به هفت بخش متمایز و مشخص تقسیم شده و آفرینش آنها به گونه‌ای منظم صورت گرفته است (بویس، ج ۲، ص ۲۲۷). اهورامزدا، آفریننده‌ای است که با دستیاری شش مینوی کهن، شش امشاسپند، که به بیانی تجلیات خود اهورامزدا هستند، این جهان را نخست به مینوی و سپس به مادری آفرید (Boyce, zorostrians, p.21).

د: رستاخیز و تن‌پسین؛ یکی دیگر از ابعاد جهان‌بینی ایرانیان، آموزه‌های داوری انسان‌ها و اندیشهٔ دنیای پس از مرگ است. هر چند متون تدوین یافته در سده‌های سوم تا پنجم هجری، گزارش‌های متفاوتی در زمینهٔ سرنوشت گناهکاران ارائه داده‌اند (Shaked, p.93)؛ باری داوری فرجامین نسبت به همهٔ افراد بشر صورت خواهد گرفت. روان، پس از این، مرحلهٔ زندگی جاودانه خواهد داشت. بنابر کیش مزدیسنی، داوری انسان‌ها، بهشت، دوزخ و رستاخیز خواهد بود. همچنین، رستگاری فرجامین آدمیان وابسته به رفتار، گفتار و کردار آنها خواهد بود. هر انسانی، مسئول سرنوشت خویش و سایر مردمان است. بر همین اساس، فرجام آدمیان، جاودانگی و سرخوشی است و این کیفیت به روزگار فرمانروایی اهورامزدا و نابودی اهریمن به وقوع خواهد پیوست. (Boyce, zorostrian, p.28).

آنچه را که جهان غرب از جهان‌بینی ایرانی دریافت کرد:

بنابر گزارش‌هایی که از مورّخین باستانی باقی مانده، جهان‌بینی و فلسفهٔ مغرب زمین از جهات گوناگون و به میزان گسترده‌ای وامدار جهان‌بینی ایرانی بوده است. لازم به یادآوری است که این گزارش‌ها در شرایطی ارائه شده که مورّخین روم و یونان باستان با آزادی کامل به نگارش آن پرداخته و علی‌رغم اینکه حوادث تاریخی همواره مغرضانه و به سود دولت‌های خویش تفسیر کرده‌اند، نتوانسته‌اند این حقیقت را که فلسفهٔ یونان به نحو چشمگیری از سرچشمه مشرق زمین سیراب شده، کتمان کنند؛

۱. در رساله «الکبیادس نخست» تألیف افلاطون در ۳۹۰ ق.م. اشاراتی مبنی بر توجه و عنایت افلاطون به آیین‌های مغان مشاهده می‌شود. وی همچنین، در کتاب «دادها» به اهمیتی که خود به جدایی و تفاوت میان دو جهان متضاد خیر و شر قائل است پرداخته (دادها، کرده، بنویست، ص ۸؛ به نقل از دادها، کرده ۱۰، ص ۸۹۶). ارسطو در بخشی از رساله خود به نام «درباره فلسفه» آموزه‌های مغان را درباره بن نیک و بد بازگو می‌کند. پلوتارک درباره فلسفه دوین می‌گوید: «هر گاه بپذیریم که انجام هیچ چیزی بی‌انگیزه ممکن نیست و نیز قبول کنیم که آنچه نیکوست نمی‌تواند علت وجود بدی گردد، پس باید در جهان، بن و گوهر جداگانه‌ای باشد که بدی از او خیزد هم چنانکه بن دیگری هست که انگیزنده نیکی است. این عقیدتی است که آگاه‌ترین و بزرگترین فیلسوفان برگزیده‌اند» (بنویست، ص ۸، پلوتارک).

۲. زردشت و آموزه‌های مغان بر افکار و اندیشه‌های یونانی تأثیر داشت؛ مثلاً، برداشت یونانیان از زمان ازلی، نشانه برخورد آنان با جهان‌بینی ایرانی است. همچنین، پلوتارک از طرق آثار تنوپومپوس با آیین زروانی آشنایی داشت (همو، ص ۷۷). اگر چه بنا بر پژوهش‌های اخیر، بنیاد این اندیشه احتمالاً آبخشوری خارج از ایران باستان داشته و ممکن است منشا آن فنیقیه، سواحل شرقی آسیای صغیر و یا هند باشد، سرانجام در سده پنجم پیش از میلاد در ایران آشکار شده است (بویس، تاریخ کیش زردشت، ص ۲۲۶).

۳. نظریه ایرانیان مبنی بر تقسیم جهان به هفت بخش و آفرینش آن به گونه‌ای منظم در هفت مرحله تأثیری آشکار بر فلاسفه آسیای صغیر داشته و این نظریه از آن طریق به متفکرین روم و یونان رسیده بود (همان، ص ۲۲۷). افزون بر این، تالس ملطی، درباره اینکه «همه چیز انباشته و سرشار از خدایان است»، تحت تأثیر این نظریه ایرانی است که می‌گوید: «امشا سپندان ذاتی و جای‌گیر در همه آنچه آفریده شده می‌باشند» (همان، ص ۲۲۸).

۴. به طوری که ارسطو نظریه «بیکرانگی» انکسیمندر ملطی را شروح می‌دهد، سرچشمه الهام او درباره دنیای پس از مرگ، آموزه‌های ایرانی بوده است. همچنین،

فلسفه پیدایش گیتی و کیهان‌شناسی ایرانی بر جهان‌بینی انکسیمندر در این زمینه اثر بخشیده است (همان، صص ۲۳۲-۲۳۱).

۵. بی‌شک، باور هراکلیتوس درباره جریان «آتش» در همه اشیاء به واسطه اهمیتی بود که ایرانیان برای این عنصر قائل بودند. همچنین، اهمیتی که او به «خرد» می‌داد، ناشی از جهان‌بینی ایرانیان در این باره بود. در اندیشه او «رستاخیز»، «تضاد میان خبر و شر»، «لزوم انجام فرایض دینی» و بسیاری دیگر از بن‌مایه‌های فکری او، زاینده ارتباطی است که بین او و مغان ایرانی برقرار بوده است (همان، صص ۲۳۳-۱۳۷).

تأسیس مدارس علمی و تأثیر آن بر انتقال دانش:

مدرسه علمی اسکندریه مصر در حدود سده‌های چهارم و سوم پیش از میلاد گشایش یافت. این مدرسه که پایگاه برخورد اندیشه‌های علمی، فلسفی و عرفانی بود، به مرور، جانشین حوزه علمی آتن در یونان شد. این حوزه علمی که تا دوران اسلامی به حیات خود ادامه داد، به واسطه پرورش متفکرین و دانشمندان بزرگی همچون اقلیدس (۲۸۳-۳۶۰ ق.م) و ارشمیدس (سده سوم میلادی) و جالینوس (۱۳۱ تا ۲۰۰ میلادی) و نیز در برداشتن کتابخانه‌های عظیم، تأثیر چشمگیری بر فرهنگ دیگر سرزمین‌های غرب و شرق نهاد و الگوی ارزشمندی برای برپایی مدارس و مراکز علمی، به ویژه حوزه‌های ریاضی، نجوم، فلسفه و پزشکی در مشرق زمین شد. هر یک از رشته‌های مذکور در این مرکز علمی به کشفیات و یافته‌های تازه‌ای رسید. آثار ارزشمندی که در دانش و داروشناسی تدوین شد، در سده‌های بعد، ترجمه و مورد استفاده طبیبان سرزمین‌های دیگر واقع شد. افزون بر این، پزشکان این مدرسه به تأسی از ایرانیان، محکومین و مجوسین را جهت تجارب پزشکی به کار می‌گرفتند (صفا، تاریخ علوم عقلی، صص ۲-۳). مدرسه علمی اسکندریه علاوه بر پرورش دانشمندان گرانسنگ در زمینه ریاضی و پزشکی، در دانش فلسفه نیز سرآمد بود. فلسفه

نوافلاطونی در این مرکز به کمال رسید. گروهی از همین مدرسه علمی، بعدها در عهد خسرو اول، به دربار ایران پناهنده شدند و مورد استقبال وی قرار گرفتند. پس از آنکه مرکز امپراتوری روم شرقی به قسطنطنیه انتقال یافت، این شهر، پایگاه دیگری برای انجمن دانشمندان شد. اما این حوزه به واسطه دخالت‌های متعصبین دینی، هیچگاه با حوزه اسکندریه برابری نکرد. هنگامی که مصر به دست مسلمانان افتاد، ارتباط این شهر با روم قطع شد و اقتصاد آن دچار رکود گردید. پس از افول حوزه علمی اسکندریه در اوایل دوره اسلامی، دانشمندان روی به پایگاه دیگری بنام انطاکیه نهادند. و بدین ترتیب، دانش و فرهنگ یونان به تدریج به سوی شرق، گسترش یافت. در همین حوزه بود که بسیاری از تألیفات علمی فلاسفه و دانشمندان یونانی به سریانی ترجمه شد. به زودی در شهرهای حران، رها، نصیبین، آمد و قنسیرین حوزه‌های علمی تازه‌ای برپا شد. از آن روی که شهرهای مذکور، گاه در دست ایرانیان و گاه تحت تسلط امپراتوری روم بود، حوزه‌های علمی آن جایگاه تلاقی اندیشه‌های شرق و غرب به شمار می‌رفت. در نصیبین، نرسی، یکی از دانشمندان ایرانی مدرسه‌ای بنا کرد که بازتاب آن انتقال علوم و دانش فلسفه غرب به ایران زمین بود. دانشمند ایرانی به نام برسوما، به ترجمه آثار فلسفی از سریانی به پهلوی پرداخت. این تلاش‌ها در برپایی نهضت ترجمه در ایران، به ویژه در عهد خسرو انوشیروان تأثیر چشمگیری داشت (بیگرنوسکایا، ص ۴۸۶).

از حدود سده چهارم میلادی دبستان تازه‌ای بنام «دبستان ایرانیان» در رها ایجاد شد. مسیحیانی که از این مدرسه فارغ‌التحصیل می‌گردیدند، برای انجام خدمات به کلیساهای ایران اعزام می‌شدند. یکی از فعالیت‌های علمی در این مدرسه ترجمه آثار علمی و فلسفی به زبان سریانی بود. در پی این تحولات، در عصر فرمانروایی ساسانی مدارس علمی در شهرهای ریوآردشیر، سلوکیه تیسفون، جندی‌شاپور و حتی ولایات شرقی ایران، نظیر مرو، بلخ و سغد برپا شد. این مدارس مرکز برخورد اندیشه‌های ایرانی با افکار هندی، یونانی، سریانی، چینی و رومی بود (تاریخ عنوم عقلی، ص ۱۲). گزارش‌هایی

درباره تأسیس برخی از این مدارس از سوی مسیحیان نسطوری ارائه شده است (Zurrar, p.430).

دانشگاه جندی‌شاپور: که نام آن در اصل، «وه اندیو شاه پوهر» به معنی «به از انطاکیه، شاپور» است، در خوزستان کنونی واقع بوده است. بنابر گزارش‌های مورّخین، شاپور اوّل ساسانی (۲۷۱-۲۴۱ م.) با کمک اسیران رومی این بنا را ایجاد کرد. وی فرمان داد تا کتاب‌های علمی را از یونانی به پهلوی ترجمه کردند و در این حوزه علمی نگاه داشتند. به زودی، دانشگاه جندی‌شاپور، یکی از مراکز پزشکی جهان باستان شد. در عهد شاپور دوم، تیا دروس، پزشک نصرانی برای درمان وی به دربار دعوت شد. شاپور او را در جندی‌شاپور مستقر ساخت و او اثر مشهور خود را در طریقه طبابت در این ایام نگاشت. این تألیف، بعدها به عربی ترجمه شد. با وجود این پایگاه‌های علمی در ایران، گنجینه عظیمی از آثار علمی به زبان پهلوی فراهم گردید که عمده آنها در دوره اسلامی به زبان عربی ترجمه شدند.

در همین حوزه بود که بسیاری از تألیفات علمی فلاسفه و دانشمندان یونانی به سریانی ترجمه شد. از حدود سده چهارم میلادی دبستان تازه‌ای به نام «دبستان ایرانیان» در رها ایجاد شد. مسیحیان فارغ‌التحصیل از این مدرسه برای انجام خدمت به کلیساهای ایران اعزام می‌شدند. یکی از فعالیت‌های علمی در این مدرسه، ترجمه آثار علمی و فلسفی به زبان سریانی بود. در پی این تحولات، در عصر فرمانروایی ساسانی، مدارس علمی در شهرهای الرها، نصیبین و جندی‌شاپور بر پا شد. این مدارس، مرکز برخورد اندیشه‌های ایرانی با افکار هندی، یونانی، سریانی، چینی و رومی بود.

اوضاع دانش و ترجمه علوم در جندی‌شاپور و دیگر مدارس ایران عهد ساسانی:

۱. پزشکی:

دانش پزشکی در ایران از دیربگی قابل توجهی برخوردار بوده است. فصل ۱۵۷ از کتاب سوم دینکرد به پزشکی اختصاص یافته و مؤلف آن، بیماری‌های جسمی را ز

روحي بازشناخته و در پاره‌ای بیماری‌های جسمی، مواظبت‌های روحي را ضروری دانسته است. وجود واژه‌های هندی‌الاصلي «بلادر» (balādur؛ گیاه طبّی) بیش، (bīš) اقونطیون، هلیله (halīlag)، کافور (kāpūr)... و واژه‌های یونانی‌الاصلي بلغم، کالبد، در برخی متون پهلوی، نظیر بندهشن (۱۱۷-۱۱۵) و یسنا (۱۲-۱۰) نشانه آن است که ترجمه متون پزشکی از یونانی و هندی به پهلوی در این عصر رواج بسیار داشته است (Bailey p.81; Richter-Beruburg, p.334).

از سوی دیگر، حوزه‌های علمی آتن و اسکندریه الگوی مناسبی برای ایجاد مدارس علمی از این دست در مشرق زمین شد. ساسانیان با استفاده از تجارب گذشته و نیز بهره‌گیری از دانش پزشکی غرب که به واسطه رواج آیین مسیح به مشرق زمین راه پیدا کرده بود، توانستند ایران را به یکی از پایگاه‌های مهم دانش پزشکی در آن روزگار تبدیل سازند. شاپور اول (۲۷۱-۲۴۱ م.) با بکارگیری اسیران رومی، بنای عظیم دانشگاه جندی‌شاپور را به عنوان یک مرکز عمده پزشکی در خوزستان برپا کرد. شاپور از تبادروس، پزشک نصرانی برای طبابت در بیمارستان جندی‌شاپور دعوت کرد. این پزشک، مؤلف کتاب مشهور «کناش تبادروس» است که بعدها به عربی ترجمه شد. وی همچنین فرمان داد برخی کتب یونانی به پهلوی ترجمه و در این دانشگاه نگهداری شد (صفا، تاریخ ادبیات ایران، ص ۱۰۰).

قفطی دربارهٔ احداث این دانشگاه و بیمارستان مهم آن، گزارشی ارائه داده که بر آن اساس، دختر قیصر روم به هنگام ورود به ایران، گروهی از جمله پزشکانی را با خود به همراه داشت و همین گروه امر تدریس پزشکی را در آن دانشگاه به عهده گرفتند. به هر حال، جندی‌شاپور پس از چندی از بزرگترین مراکز پزشکی در جهان شرق بود که با تلفیق طبّ یونانی، هندی و ایرانی مکتب ویژه‌ای در این رشته ایجاد کرده بود. اوج تعالی این حوزه پزشکی، به ویژه در عهد خسروانوشیروان بود که به واسطه ایجاد نهضت علمی و فرهنگی، دانشمندان سریانی زبان ایرانی و علمای هندی و زردشتی را

در این مرکز به کار گمارده بود و در نتیجه، متون پزشکی چندی به پهلوی ترجمه شد (ابن ندیم، ص ۴۲۱؛ تاریخ ادبیات ایران، صص ۹۹-۱۰۱).

خسرو انوشیروان دوازده تن از پزشکان را به خدمت در این بیمارستان گماشته بود. وی در طول دوره فرمانروایی خود، جلسات و حلقه‌های پزشکی و فلسفی برپا می‌داشت و از پزشکان جندی‌شاپور دعوت به عمل می‌آورد تا در این جلسات شرکت کنند. بنا به گزارش قفطی در تاریخ‌الحکما، یکی از پزشکان و مترجمان متون پزشکی از سریانی «جبرائیل» بود که لقب درستابد «رئیس پزشکان» داشت و از تربیت‌یافتگان حوزه علمی نصیبین بود که به خدمت خسروانوشیروان در آمده بود. افزون بر این، قفطی از گروه دیگری از پزشکان یاد می‌کند که همواره در حلقه‌های علمی خسرو شرکت داشتند (Richter-Bernburg, p.334).

یکی دیگر از نشانه‌های علاقه و عنایت خسروانوشیروان به دانش پزشکی، اعزام برزویه طبیب به هند و بهره‌گیری از دانش و تجربه آنان در زمینه پزشکی بود. شرح این سفر را برزویه در ترجمه کتاب کلیده به تفصیل آورده بود و عبدالله بن مقفع آن را از پهلوی به عربی ترجمه و نقل کرده است (منشی (به تصحیح قریب)، ص ۴۶).

اگرچه از آثار ترجمه شده از هندی باستان به پهلوی گاه تنها نامی برجای مانده و از اصل آنها خبری در دست نیست، با این حال، تأثیر این ترجمه‌ها در گسترش دانش پزشکی در جندی‌شاپور و در پی آن در جهان اسلام مشهود است (محمدی، فرهنگ ایرانی، ص ۲۰۴). نمونه‌ای از آثار پزشکی که در این دوره ترجمه شده عبارتند از:

الف) کتاب سیرک: در فهرست ابن‌ندیم از آن یاد شده و در عهد ساسانی از هندی به پهلوی ترجمه شده و سپس در دوره اسلامی به وسیله عبدالله بن علی الدندان از پهلوی به عربی ترجمه شده است (محمدی، ص ۲۳۷، به نقل از ابن‌ندیم، ص ۳۰۳؛ تفضلی، ص ۳۲۰). این کتاب احتمالاً ترجمه کتاب چرکه (charaka) زاهد و پزشک معروف هند باستان بوده است (رضایی باغ‌بیدی، ص ۷، یادداشت ۷) و یعقوبی آن را با عنوان «شرک» ضبط کرده است (یعقوبی، ۱/۱۱۵).

ب) کتاب السموم: تألیف شاناق هندی که به وسیله کنکه از هندی به پهلوی ترجمه شد. این کتاب بعدها توسط عباس ابن سعید الجوهری به عربی نوشته شد (صفا، تاریخ ادبیات ایران، ص ۱۰۸).

ابن ندیم فهرستی از کتب پزشکی را که از هندی به پهلوی ترجمه شده بود نام می برد (ابن ندیم، ص ۴۲۱). همچنین، وی از متونی درباره پزشکی اسبان، مرغان شکاری و بیماری‌ها و روش معالجه آنها سخن به میان می آورد (ابن ندیم، صص ۴۳۸-۴۳۶).

۲. ستاره‌شناسی:

اسطوره‌ها و جهان‌بینی کهن ایرانی، بیانگر آن است که این قوم از دیرباز به دانش نجوم عنایت خاصی داشته‌اند. آگاهی ایرانیان از بروج دوازده‌گانه خورشید احتمالاً به واسطه ارتباط آنها با دانش اخترشناسی بابلی است اما همانند سایر علوم در عصر ساسانی، ستاره‌شناسی نیز مشمول نهضت علمی و فرهنگی در این دوره واقع شده است. بدین ترتیب، اندیشمندان دوره ساسانی، تجارب علمی خویش را با دانش نجوم هند و یونان آمیختند و برآیند این تحول علمی به مثابه درخت تناوری شد که در دوران اسلامی به بار نشست و پایه‌های عظیم نجوم اسلامی را ایجاد کرد (بهار، ص ۵۶).
 (Gutas, p.45; Henning, pp.65-114) با این همه، وجود زیج‌هایی نظیر «زیج شهریار» و رصدخانه‌هایی که بعدها مورد استفاده دانشمندان دوره اسلامی قرار گرفت همچنین آثاری که از نجوم دیگر ملت‌ها به پهلوی ترجمه شد بیانگر آن است که عهد ساسانی، دوران درخشش دانش نجوم نیز بوده است. چنانچه به قول طبری در دربار خسرو پرویز همواره ۳۶۰ تن منجم حضور داشته‌اند (تقی‌زاده، ص ۳۱۳). صاعد اندلسی در «طبقات الامم» گزارش ارزشمندی در باب آگاهی ایرانیان دوره ساسانی از دانش ستاره‌شناسی داده است. وی همچنین به کتی اشاره می‌کند که ایرانیان در باب احکام نجوم داشته‌اند. یکی از این آثار کتاب جاماست و دیگری کتابی در صور درجات فلک منسوب به زردشت بوده است (همان، ص ۳۱۴؛ تاریخ ادبیات ایران، ۱۰۴۱).

بنا به اشارهٔ یعقوبی، ستاره‌شناسان ایرانی در عهد ساسانی از تجربه و دانش هندیان برخوردار بوده و به ترجمهٔ آثار آنان می‌پرداخته‌اند (یعقوبی، ۱۱۵/۱). وجود اصطلاحات نجومی در متون فارسی میانه نیز خود دلیل دیگری بر گسترش این دانش در عهد ساسانی است. این اصطلاحات پاره‌ای به زبان فارسی میانه است و برخی شامل وام‌واژه‌هایی است که به واسطهٔ ترجمهٔ آثار نجومی از هندی، یونانی و دیگر زبان‌ها وارد زبان فارسی میانه شده؛ برخی از این اصطلاحات که در متونی نظیر بندهشن و برخی متون مانوی پراکنده‌اند عبارتند از: «اختر مار» (ستاره‌شناس)، «زمین پیمانی» (اندازه‌گیری زمین)، زیج هندوان، خانه‌های ماه، زایچه، کوشای هندی (دومین برج نجومی در هند) و هورای یونانی (hora) (تفضلی، ص ۳۱۶).

برخی آثار مربوط به دانش نجوم که در عهد ساسانی به پهلوی ترجمه یا تألیف شده بودند عبارتند از:

۱- وزیدگ (=گزیده): این کتاب در باب احکام نجوم بوده که به وسیلهٔ والنس (Valens)، ستاره‌شناس رومی یا اسکندرانی در سدهٔ دوم میلادی تألیف و احتمالاً در عهد خسرو اول از یونانی به پهلوی ترجمه شده است. کتاب وزیدگ (=گزیده) در اصل شامل ده مقاله بوده اما پس از ترجمه به پهلوی، مطالبی به آن افزوده‌اند. سپس مترجمین دورهٔ اسلامی آن را به عربی ترجمه کرده و به گونهٔ معرّب «البزیدج» (گزیده) نامیده‌اند. هر چند که اصل پهلوی و ترجمهٔ عربی این اثر از میان رفته اما ابن ندیم و گروهی دیگر از دانشمندان دورهٔ اسلامی از آن یاد کرده‌اند. ابن ندیم (الفهرست، ص ۳۲۸) نام این کتاب را به صورت تصحیف شده «الزیرج» ذکر کرده؛ «الزیرج» معرّب واژهٔ پهلوی wizidag به معنای «برگزیده» است. پیش از این، کتاب مذکور را به بوذرجمهر نسبت می‌دادند اما نالینو این انتساب را رد کرده و مؤلف آن را همان والنس می‌داند (نک: نالینو، ص ۲۳۹؛ تقی‌زاده، ص ۳۱۶؛ تفضلی، ص ۳۱۸؛ رضایی باغ‌بیدی، ص ۱۴۷، یادداشت ۸).

۲- تنگلوش: وی که همان تیوکروس بابلیاست تألیفی در نجوم داشته که ظاهراً در عهد خسرو اول از یونانی به پهلوی و در نیمهٔ دوم سدهٔ ششم میلادی از پهلوی به

آرامی ترجمه شده است. در ترجمه این کتاب، اصطلاحات فارسی صور وجوه بروج دوازده گانه شرح داده شده و عقاید ایرانیان، هندیان و یونانیان را در این باب، مطرح کرده و بدین ترتیب، ویژگی ترجمه های عهد ساسانی را نمایان ساخته است. این اثر که در میان منجمین اسلامی از شهرت بسیار برخوردار بوده و در حدود سده دوم هجری با عنوان «الوجوه و الحدود» از پهلوی به عربی برگردانده شده و مورد اقتباس و استفاده منجمین اسلامی واقع شده است. متن کتاب تنگلویش همراه با کتاب ابومعشر بلخی با عنوان «المدخل الکبیر» که در سده ۲۳۵ هجری قمری تألیف شده به دست آمده و یکی از پژوهشگران، فرانتس بل، آن را با اصل یونانی کتاب تیوکروس مطابقت و چاپ کرده است (Boll, p.؛ نالینو، ص ۲۴۴؛ تقی زاده، ص ۳۱۷؛ تفضلی، ص ۳۱۹).

۳- زیج شهریاران: تألیفی است در احکام نجومی که احتمالاً در زمان شاپور اول تدوین یافته و اگرچه در زمره آثار تألیفی به شمار رفته، به شدت تحت تأثیر قواعد و اصول نجوم هندی بوده است (نالینو، ص ۲۲۹). منوچهر، موبدان موبد فارس و کرمان و مؤلف «داتستان دینی» و «نامه ها» از این کتاب با عنوان «زیج شهریاران (zīgī Šahryārān)» یاد کرده است (نامه ها، نامه دوم، فصل دوم، بند نهم). تألیف نهایی این اثر به احتمال در عهد خسروانوشیروان انجام یافته و در سده دوم هجری به وسیله ابوالحسن تمیمی به عربی ترجمه شده است. افزون بر این، فقطی در «تاریخ الحکماء» از اخترشماری به نام اندرزگر پسر زادن فرخ یاد کرده که احتمالاً در اواخر دوره ساسانی می زیسته. وی تألیفی به نام «موالید» داشته که به وسیله مترجمین دوره اسلامی به عربی ترجمه شده است (نالینو، صص ۲۶۱-۲۶۴؛ تقی زاده، ص ۳۱۹؛ تفضلی، ص ۳۱۷).

۴. سایر علوم: افزون بر آنچه اشاره شد، در عهد خسروانوشیروان بر اثر نهضت عظیم علمی و فرهنگی این دوره، کتب دیگری نیز در علوم رایج روزگار ساسانی به پهلوی ترجمه شد که در این میان می توان به رساله ای در علم کشاورزی به نام «ورزنامه» اشاره کرد. این رساله از یونانی به پهلوی ترجمه شد و بعدها با عنوان «الفلاحت الرومیه» از پهلوی به عربی گردانیده شد (صفا، تاریخ ادبیات ایران، ص ۱۰۷).

برخی از مترجمین ایرانی که در انجام این نهضت عظیم علمی سهم عمده داشتند عبارتند از:

- جورجیس پسر بختیشوع: وی از دانشمندان بزرگی بود که ریاست بیمارستان گندیشاپور را به عهده داشت. جورجیس در دوره خلافت منصور عباسی به بغداد رفت و با گروه مترجمین دارالعلم بغداد به ترجمه آثاری از یونانی به عربی پرداخت. مهمترین اثر او ترجمه کتاب پزشکی «الکناش» از سریانی به عربی بود. پسر وی به نام بختیشوع، و نوه او به نام جبرائیل نیز تا اواسط قرن پنجم هجری قمری در بیت‌الحکمه بغداد به ترجمه آثار ارزشمندی در علوم پزشکی اقدام کردند.

- ابوزکریا پسر ماسویه: وی نیز از پزشکان جندی‌شاپور بود و چندی ریاست گروه مترجمین بیت‌الحکمه را به عهده داشت. ترجمه‌یها این دانشمندان نیز غالباً در زمینه پزشکی بود.

نتیجه:

پژوهشگران تاریخ علم به واسطه آنکه غالباً از سرزمین‌های غرب برخاسته‌اند، سرچشمه‌های دانش را در یونان باستان و نزد علما و فلاسفه آن سامان جستجو می‌کنند اما به نظر می‌رسد که این سرچشمه را باید در ایران باستان و نزد مغان ایرانی جستجو کرد. برای این ادعا، شواهدی از اوستا و گزارش‌های مورخین باستان ارائه گردید. آنان که در بررسی و واکاوی علوم همواره از روش‌های عالمانه بهره می‌گیرند و از تعصب‌های قومی و نژادی عاری‌اند، ممکن است استدلال‌های ارائه شده را بهتر باور کنند. بنابراین آنچه در بالا اشاره شد، مغان ایرانی (یا روحانیون عهد ماد) با آموزش علوم ریاضی و نجوم از بابل و دیگر سرزمین‌های همسایه ایران به گسترش دانش‌های زمانه پرداختند و آنگاه که پایه‌های جهان‌بینی و فلسفه ایرانی را استحکام بخشیدند، به انتقال آن به میان دیگر ملل همت گماشتند. ایران در عهد هخامنشی از نیروی ارزشمند سیاسی، نظامی، اقتصادی و علمی برخوردار بود. بنابراین، توانایی انتقال علوم را به دیگر سرزمین‌ها

داشت. شهربان‌های ایرانی نمایندگان سیاسی و فرهنگی ایران زمین در سایر کشورها بودند و معمولاً کسانی از روحانیون و دبیران را نیز همراه داشتند که قادر بودند با موفقیت به انتقال اندیشه و جهان‌بینی ایرانیان به آن سرزمین‌ها پردازند. در واقع، به نظر اینجانب، دانش و علوم پس از رشد و تعالی در مشرق زمین و در میان ایرانیان، به سرزمین‌های دیگر راه یافت و پس از بهره‌جویی از تکامل بیشتر، دوباره به مشرق زمین بازگشت. در عهد اسلامی با ایجاد بیت‌الحکمه در بغداد و ترجمه آثار علمی به زبان عربی، مجدداً به تعالی و تکامل دانش و فلسفه پرداختند و آن را به جهان غرب سپردند. امروزه همه دانشمندان و پژوهشگران غرب و شرق اذعان دارند که دانش و فناوری مغرب زمین وامدار علمای جهان اسلام و سرزمین‌های مشرق زمین‌اند. بدیهی است ایرانیان و مراکز علمی، نظیر جندی‌شاپور در روند این تعامل و تکامل علوم، سهمی گران و بسزا داشته‌اند.

منابع:

- ۱- آذرنوش، آذرتاش، راه‌های نفوذ فارسی در فرهنگ و زبان عرب جاهلی، تهران، ۱۳۷۴ ه.ش.
- ۲- ابن‌الندیم، الفهرست، به کوشش رضا تجدد، تهران، ۱۳۵۲ ه.ش.
- ۳- ابن‌خلدون (عبدالرحمن بن خلدون)، مقدمه ابن‌خلدون، ترجمه محمد پروین گنابادی، ۲ جلد، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۷۹ ه.ش.
- ۴- ابوالفداء، المختصر فی اخبارالبشر، ۲ مجلد، دارالمعرفه مجلدا، جزء ۱، بیروت.
- ۵- افشار، ایرج، اسکندریه (روایت فارسی کالستینس دروغین)، تهران، ۱۳۴۳ ه.ش.
- ۶- بنونیست، امیل، دین ایرانی بر پایه متن‌های معتبر یونانی، ترجمه بهمن سرکاراتی، نشر قطره، تهران، ۱۳۷۷ ه.ش.
- ۷- بویس، مری، گوسان پارتی و سنت نوازندگی در ایران، ترجمه مسعود رجب‌نیا، کتاب توس، تهران، ۱۳۶۹ ه.ش.

- ۸- _____، تاریخ کیش زردشت، ترجمه همایون صنعتی‌زاده، ۳ جلد، انتشارات توس، تهران، ۱۳۷۵ ه.ش.
- ۹- بهار، محمدتقی، ترجمه چند متن پهلوی، به کوشش محمد گلبن، تهران، ۱۳۴۷ ه.ش.
- ۱۰- پیگولوسکایا، ن.، شهرهای ایران در روزگار پارتیان و ساسانیان، ترجمه عنایت‌الله رضا، چاپ دوم، شرکت علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۷۲ ه.ش.
- ۱۱- تفضلی، احمد، تاریخ ادبیات پیش از اسلام، به کوشش ژاله آموزگار، تهران، ۱۳۷۶ ه.ش.
- ۱۲- خطیبی، حسین، فن نثر در ادب فارسی (تاریخ تطوّر و مختصات و نقد نثر پارسی از آغاز تا پایان قرن هفتم، جلد اول، انتشارات زوار، تهران، ۱۳۶۶ ه.ش.
- ۱۳- دیاکونوف، میخائیل میخائیلوویچ، تاریخ ایران باستان، ترجمه روحی ارباب، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۸۲ ه.ش.
- ۱۴- _____، تاریخ ماد، ترجمه کریم کشاورز، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۷۹ ه.ش.
- ۱۵- رضایی باغبیدی، حسن، «واژه‌گزینی در عصر ساسانی و تأثیر آن در فارسی دری»، نامه فرهنگستان، سال چهارم، شماره سوم، پاییز ۱۳۷۷ ه.ش.
- ۱۶- زرین‌کوب، عبدالحسین، از گذشته ادبی ایران، تهران، ۱۳۷۵ ه.ش.
- ۱۷- صفا، ذبیح‌الله، تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی، چاپ چهارم، تهران، ۲۵۳۶ شاهنشاهی.
- ۱۸- _____، حماسه‌سرایی در ایران (از قدیمترین عهد تاریخی تا قرن چهاردهم هجری)، چاپ چهارم، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۳ ه.ش.
- ۱۹- _____، تاریخ سیاسی و اجتماعی و فرهنگی ایران (از آغاز تا پایان عهد صفوی)، چاپ چهارم، تهران، ۱۳۷۶ ه.ش.
- ۲۰- _____، تاریخ ادبیات ایران، جلد اول، انتشارات فردوس، تهران، ۱۳۷۸ ه.ش.
- ۲۱- _____، تاریخ ادبیات ایران، جلد سوم، بخش دوم، چاپ یازدهم، انتشارات فردوس، تهران، ۱۳۷۳ ه.ش.

- ۲۲- فرای، ریچاردن، میراث باستانی ایران، ترجمه مسعود رجب‌نیا، چاپ چهارم، تهران، ۱۳۷۳ هـ. ش.
- ۲۳- قریب، بدرالزمان، وستره جاتکه (داستان تولد بودا به روایت سفدی)، نشر آویشن، بابل، ۱۳۷۱ هـ. ش.
- ۲۴- قریب، عبدالعظیم، کلیکه و دمنه، تهران، ۱۳۶۸ هـ. ش.
- ۲۵- کریستنسن، آرتور، ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی، تهران، ۱۳۷۸ هـ. ش.
- ۲۶- کلیما، اوتاکر، تاریخچه مکتب مزدک، ترجمه جهانگیر فکری ارشاد، انتشارات توس، تهران، ۱۳۷۱ هـ. ش.
- ۲۷- لوکونین، ولادیمیر گریگوریویچ، تمدن ایران ساسانی، چاپ سوم، تهران، ۱۳۷۲ هـ. ش.
- ۲۸- محبوب، محمدجعفر، درباره کلیله و دمنه، تهران، ۱۳۳۶ هـ. ش.
- ۲۹- محمدی، محمد، فرهنگ ایرانی پیش از اسلام و آثار آن در تمدن اسلامی و ادبیات عربی، چاپ سوم، انتشارات توس، تهران، ۱۳۷۴ هـ. ش.
- ۳۰- _____، تاریخ و فرهنگ ایران در دوران انتقال از عصر ساسانی به عصر اسلامی، جلد اول، تهران، ۱۳۷۲ هـ. ش.
- ۳۱- مسعودی، ابوالحسن علی، مروج الذهب، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ۲ جلد، چاپ چهارم، شرکت انتشاراتی علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۷۰ هـ. ش.
- ۳۲- مینوی، مجتبی، نامه تنسر به گشتسب، چاپ دوم، انتشارات خوارزمی، تهران، ۱۳۴۵ هـ. ش.
- ۳۳- نامه‌های منوچهر: نک Dhabhar.
- ۳۴- نالینو، کرلو آلفونسو، تاریخ نجوم اسلامی، ترجمه احمد آرام، تهران، ۱۳۴۹ هـ. ش.
- ۳۵- نولدکه، تئودور، حماسه ملی ایران، ترجمه بزرگ علوی، چاپ چهارم، نشر سپهر، تهران، ۱۳۶۹ هـ. ش.
- ۳۶- یارشاطر، احسان، تاریخ ایران از سلوکیان تا فروپاشی دولت ساسانیان، جلد سوم، قسمت اول، ترجمه حسن انوشه، تهران، ۱۳۷۳ هـ. ش.
- ۳۷- _____، تاریخ ایران از سلوکیان تا فروپاشی دولت ساسانیان، جلد سوم، قسمت دوم، ترجمه حسن انوشه، تهران، ۱۳۷۷ هـ. ش.

۳۸- یعقوبی، ابن‌واضح (احمدبن ابی یعقوب)، تاریخ یعقوبی، ترجمه محمدابراهیم آیتی، دو جلد، تهران، ۱۳۷۸ ه. ش.

منابع خارجی:

- 1- Asmussen, J.P.; "Barlaam and Iosaph", Encyclopaedia Iranica, III, London-NewYork, 1988, p.801.
- 2- Bailey, H.W.; Zoroastrian Problems in the Niith-Century Books, Ratanbal Katrak Lectures, Oxford, 1943.
- 3- Boll, franz, Neue griechische texte und Untersuchungen zur geschichtte der Sternbi der. Leipzig. 1903.
- 4- Boyce, Mary' The Letter of Tansar, Roma, 1968.
- 5- -----; Zoroastrians, Their Religious Beliefs and Practices, London and NewYork. 1987.
- 6- ----- Thextual Sources for the Study of Zoroastrianism, The University of Chicago Press, USA, 1990.
- 7- Dhabhar, B.N.; The Epistles of Manushchihr, Bombay 1912.
- 8- frye, Richard N.; The Golden Age of Persia (The Arabs in the East), Weidenfeld-London, 1993.
- 9- Gero, S.; "Only a Change of Masters? The Christians of Iran and the Muslem Conquest", in: Transition Periods in Iranian History, (Actes du Symposium de Fribourg-en-Brisgau, 22-24 Mai 1975), Societas Iranologica Europaea, Studia Iranica. Cahier 5, 1987.
- 10- Hinnells, John R., Persiam Mythology, 1988.
- 11- Josephson, Judith, The Pahlavi Tranxlation Technidue as Illustrated by Hom Yast, Uppsala 1997.
- 12- Madan, D.M., Dendkart, Bombay 1911.
- 13- Richter-Bernburg, Lutz; "Boktišū" in: Encyclopaedia Iranica, IV, London- New-Yurk, 1990.
- 14- Schwartz, M., "The Religion of Achaemenian Iran", The Cambridge History of Iran, 2 (Yhe Median and Achaemenian 15-Periods), edited by Ilya Gershevitch, Cambridge, 1993.
- 16- Shaked,, Sh., From Zoroastrian Iran to Islam, (Studies in Religious History and Intercultural Contacts), Variorum, USA. 1995.
- 17- Sims- Williams, N.; The Christian Sogdian Manuscript C2, Berlin, 1985.

18- Wiesehofer, Josef.; Ancient Persia, (From 550 bc to 650 ad), Translatded from Geman to English by Azizeh Azodi London-new-Yurk, 1996.

19- Zaehner, R.C., The Dawn and Twilight of Zoroastrianism, London, 1961.

20- -----; Zurvan. A Zorosatrian Dilemma, Oxford, 1955.